

دانش اصول، جلوه روشمندی فهم در اندیشه اجتهادیشیعی

سید علی شمسی

دانش اصول، از ابداعات خاصّ مسلمانان است.¹ این دانش به‌ویژه در میان اندیشمندان شیعی، در ارتباط معناداری که با کلام، فلسفه اسلامی و دیگر دانش‌ها برقرار کرد، دست‌کم به لحاظ روشی، تاکنون منشأ تحولات فراوانی در دانش فقه و فهم و استنباط احکام شرعی از منابع دین شده است. برخی اندیشمندان تا بدان‌جا بر اهمیت و کارکرد این دانش تأکید ورزیده‌اند که آن را به عنوان آزادترین جریان تفکر در اسلام معرفی کرده‌اند؛ به نحوی که در تفکر انسانی، از بالاترین حدّ پویایی حتی بیش از دانش‌های مدّعی آزادی اندیشه همچون فلسفه برخوردار است و معتقدند غرب، یک‌سره از چنین گوهری غافل گشته است.² بر اساس رأی مشهور اصولیین، دانش اصول فقه، از دل نیاز مسلمانان برای ایجاد قواعدی جهت فهم متون دینی و ابزاری جهت استنباط از منابع دین ایجاد گردیده و فرآیندی تاریخی را پشت سر گذارده است. بدین معنا، دانش اصول، در ابتدا، زاییده نیازهای فقهی بوده است.³

امروزه با توسعه دانش اصول و رشد چشمگیر دانش‌هایی که بخشی از آن‌ها به عنوان مبادی تصویری و تصدیقی در اصول مطرح شده و همچنین ضرورت ایجاد دانشی مستقل جهت فهم متون دین، هویت و کارکردهای این دانش را با مسائلی نو مواجه ساخته است. برخی اندیشمندان، همچون شهید صدر معتقدند که نیاز به طرح مسائل اصول (عناصر مشترک در استنباط)، در واقع نیازی است که در طول تاریخ ایجاد گردیده، و نه نیازی مطلق؛⁴ از این روی به هر میزان که از «عصر نص⁵»، فاصله‌ای تاریخی بگیریم، نیازمند ابزارهایی هستیم که تا جای ممکن، ما را به فهم آن عصر، نزدیک سازد.

بنابراین، دانش اصول، از دامان فقه و فقه نیز از دامان نیازهای فردی و اجتماعی ما برای فهم مراد شارع در ساحات مختلف، رشد و نمو کرده است؛ از این روی می‌توانیم بگوییم که این، نیازهای ماست که ما را به سمت ایجاد و به‌کارگیری و توسعه دانش‌ها، به‌خصوص دانش فقه و اصول، سوق می‌دهد. بنابراین، پُر بیراه نیست این نکته را بگوییم که عدم به‌کارگیری دانش اصول در دیگر مسائل غیر فقه، یا به دلیل عدم احساس نیاز ما به یافتن پاسخ‌هایی مبتنی بر دین، و یا عدم توجه به مشکلات و مسائل اساسی زندگی در دوره معاصر است. طرح مباحث مربوط به سبک زندگی اسلامی در سطحی کلان، می‌تواند در آینده، زمینه مناسبی را برای توسعه، تحول و کاربردهای دانش اصول فراهم آورد.

اخیراً بحث از محدوده کارکردهای این دانش، بسیار رونق یافته است. برخی با این فرض که دانش اصول، تنها باید در خدمت فقه قرار داشته باشد، بخشی از مباحثی را که در این دانش طرح شده، زائد بر کارکردهای ویژه آن در فقه دانسته و به اصطلاح معتقدند علم اصول، دچار «تورّم» شده است. برخی دیگر با فرض گرفتن استقلال نسبی مباحث اصول و یا الزام به طرح مسائلی مورد نیاز در این دانش و ضرورت توسعه آن، معتقدند که نه تنها اصول، دچار هیچ‌گونه تورمی نیست، بلکه برای قرار گرفتن این دانش در جایگاه واقعی خود، مرزهای آن باید بسیار بیش از آنچه که امروز در آن قرار دارد، گسترش یافته و باید پیوندهای آن را با دانش‌های دیگر، استوار ساخت. گرچه فقه به عنوان مهم‌ترین و شاید در حال حاضر، به عنوان تنهاترین مقصد کاربرد دانش اصول شناخته می‌شود، اما بسیار مهم است بدین نکته توجه نماییم که در غیاب ایجاد یا به‌کارگیری ابزاری برای فهم متون دینی که یک‌سره بر سرشت جهان‌بینی و معرفت‌شناسی اسلامی بنا شده

باشد، ابزاری غیربومی که عموماً به لحاظ جهان‌بینی و سنخ رویکردها و به‌لحاظ روشی و معرفت‌شناختی، تناسبی با جهان‌بینی و مبانی اسلامی ندارند، این وظیفه را بر عهده خواهند گرفت که طبعاً نتایج غیرمقبولی را نیز به همراه خواهد آورد.

به طور ضمنی در رابطه با قلمرو و کارکرد دانش اصول، با دو مسئله مهم مواجه هستیم: یکی آن که یا هویت و کارکردهای علم اصول را صرفاً محدود به فقه بدانیم، و دیگر آن که علم اصول را دانشی مستقل بدانیم که فقه در کنار دیگر دانش‌ها، به حسب نیازهای خود، از فرآورده‌های آن بهره می‌برد؛ گرچه معتقد باشیم که در ابتدا و به‌لحاظ تاریخی، اصول از دامان فقه زاییده شده باشد.

بنا بر رویکرد نخست، چندان نمی‌توان از عدم تحول در اصول فقه سخن گفت، بی‌آنکه سخنی از هرگونه تغییر و تحول در فقه و موضوعات و مسائل آن نگوئیم؛ زیرا بنابر این رویکرد، هر تحول و تغییری در دانش اصول، منوط به نیازهای جدید فقهی خواهد بود. از این روی، ثبات مسائل اصولی به دلیل عدم وجود یا عدم بحث از مسائل جدید فقهی و یا به دلیل کاربرد مناسب اندوخته فعلی دانش اصول است. در این نگرش، تا زمانی که مسائلی جدید مطرح نشود، نمی‌توان بحث نگرش دوباره به اصول یا تغییر و تحول در آن را مطرح کرد. در عصر حاضر، به تبع گسترش و ایجاد نیازهای جدید و به‌خصوص نیاز به ایجاد سازمان‌واره‌ای برای اداره و سامان بخشیدن به مناسبات، روابط و احکام در ابعاد حکومتی و مسائل بین‌المللی، برای هر کدام از موضوعات فقه سیاست، فقه اداره، فقه پزشکی، فقه شیوه‌ها و ابزارهای دفاع و نبرد، فقه تکنولوژی، فقه هنر و دیگر موضوعات، می‌توان حجم انبوهی از مسائل را در نظر گرفت که به احتمال زیاد می‌توانند در آینده‌ای نزدیک، زمینه هرگونه تغییر یا تحولی را در دانش اصول فراهم آورند.

البته بر خلاف تصور ابتدایی ما که حاصل نوع ارتباط تنگاتنگی است که میان دو دانش اصول و فقه برقرار گشته، می‌توان به نحو پیشینی؛ یعنی بدون در نظر قرار دادن نیازهای جدید، درباره مبادی، مبانی، ساختار و ارتباطات دانش اصول با دیگر دانش‌ها و تأثیر و تأثر آن، به بحث و بررسی نشست. ممکن است برخی مخالف هرگونه بازنگری در دانش اصول بوده و معتقد باشند که دانش اصول به بلوغ خود رسیده و دیگر نیازی به هرگونه بازنگری ندارد؛ اما به نظر می‌رسد این سخن، چندان موجه نباشد؛ زیرا تا زمانی که مجموعه مسائل مذکور طرح نشده و به نتیجه‌ای واضح منتهی نگردیده، نمی‌توان گفت که دانش فعلی اصول، از بالاترین میزان کارایی ممکن برخوردار است. بنابراین باید دید که دانش اصول، پس از بازاندیشی منصفانه، تا چه میزان بر همین قواره باقی خواهد ماند. آنچه که اهمیت دارد، این است که تا جایی ممکن و از طریق بازاندیشی‌های مستمر، از مبادی گرفته تا مسائل و نحوه ارتباطات آن، تلاش کنیم مجموعه دانش اصول را قویم و کارآتر کنیم.

رویکرد دوم، این است که دانش اصول را دانشی مستقل از فقه در نظر آوریم و گستره کاربرد آن را نه فقط محدود به فقه مرسوم، بلکه به عنوان ابزاری برای فهم جنبه‌های مختلفی در دین، گسترده و از آن سود ببریم. ما در این جا نیز با دو مسئله دیگر روبه‌رو هستیم: نخست آن که چه ضرورتی برای استقلال یافتن دانش اصول وجود دارد؟ دوم این که اگر ضرورت استقلال یافتن دانش اصول، تبیین و توجیه شد، برای آن که گستره این دانش را از آن چه اکنون تعریف شده، توسعه دهیم، این توسعه از چه راهی ممکن خواهد شد؟

در باب مسئله نخست که چه ضرورتی برای استقلال یافتن دانش اصول وجود دارد، می‌توان بر ماهیت و گستره کارکردی این دانش تأکید نمود. کشف معانی موجه از متن و همچنین توانایی حل مسائل، پیچیدگی‌ها و مشکلات زبانی، یکی از مهم‌ترین کارکردهای دانش اصول قلمداد می‌شود. مباحث الفاظ، از جمله ارکان این دانش است که گرچه در استنباط احکام شرعی کاربرد یافته، اما به طور عام، شامل قواعدی است که می‌توان از کاربرد آن‌ها در غیر فقه نیز سخن به میان آورد. فهم قرآن و حدیث و هر متن دیگری از جمله

متون حقوقی، از جمله کاربردهای غیرفقهی قواعد اصولی به شمار می‌آید. ما برای فهم بهتر متون مقدس به طور دائم نیازمندیم که در نوع ابزارها و روش‌ها و نحوه کاربست آن‌ها بازنگری داشته باشیم و آن‌ها را مورد بررسی و نقد مستمر قرار دهیم. می‌توان از اندوخته عظیم ابزارهایی که در دانش اصول ایجاد شده و طی چندین قرن به تکامل رسیده‌اند، کمک گرفت. از نظر برخی اندیشمندان که در هر دو فضای علوم اسلامی و دانش‌های زبانی، تحلیلی و تفسیری نوپدید در غرب زیسته‌اند، دانش اصول از بعضی جهات از نو-دانش‌های تفسیری همچون هرمنوتیک، دربردارنده دقت‌ها و ابداعات علمی بسیار عمیق و افزون‌تری است. آیت‌الله مهدی حائری یزدی معتقد بود که اگر اندیشمندان غرب از محتوای دانش اصول ما باخبر می‌شدند، گم‌شده خود را در آن می‌یافتند و در صورتی که از معارف اصول ما استفاده می‌کردند، این مسئله می‌توانست منشأ ایجاد تحولات و تکامل علم در غرب شود.⁶

به طور طبیعی، تمایل به فهم عمیق‌تر و تاریخی متون مقدس، ما را بر این امر وامی‌دارد که از ابزارهایی کارآمد سود ببریم. در این حال، چنان‌چه خود به تولید یا به کارگیری ابزاری که بر اساس بن‌مایه‌های معرفتی اسلامی بنا شده، همت نگماریم، به‌ناچار به استفاده از اندوخته دانش‌های تولید شده توسط دیگران همچون هرمنوتیک و روش تحلیل زبانی، سوق پیدا خواهیم کرد. گرچه فی‌نفسه بهره‌گیری از اندوخته دانش‌های تولید شده توسط دیگران یک‌سره امری خطا به حساب نمی‌آید، اما باید توجه داشت که تفاوت‌های گاه بنیادین مبانی این دانش‌ها با نوع رویکردهای جهان‌شناختی و معرفتی اسلامی و نوع نگاه خاص آن‌ها به متون دینی، ممکن است نتایج مقبولی به بار نیاورد. این گرایش، امروز توسط برخی روشنفکران و محافل علمی کشور مطرح شده و به تولید دیدگاه‌ها و نظریاتی نیز منجر شده است. از این روی به نظر می‌رسد ضروری است که دانش اصول را به عنوان جایگزین مناسبی برای ابزارهای فهم متون مقدس به کار ببریم که حاصل سنت اندیشه در دنیای اسلام بوده و کاملاً بر آن منطبق گردیده است؛ دانش اصول می‌تواند این رسالت را بر عهده بگیرد. ما پس از به کارگیری دانش اصول که به کلیات مبانی معرفت‌شناختی آن وثوق داریم، می‌توانیم از دستاوردهای احتمالی دیگر دانش‌ها نیز به نحوی معقول بهره ببریم و دانش اصول نیز به حسب تعاریف و رسالت‌های جدید خود به عنوان ابزار فهم دین، به رشد و توسعه و تولید دیدگاه‌ها و نظریات نو که ما را در جهت یافتن فهمی عمیق‌تر از دین یاری می‌رساند، خواهد پرداخت.

در باب دومین مسئله که از چه طریقی می‌توان زمینه توسعه کارکردهای دانش اصول را فراهم آورد، می‌توان چنین گفت که به‌طور معمول، بحث از گستره، ساختار، رویکردها، منابع، روش، کارکردها و نحوه تعامل و ارتباط هر دانشی با دیگر دانش‌ها، در فلسفه هر علمی به بحث گذارده می‌شود که در نتیجه، به ارائه تعریفی خاص از آن علم منتهی می‌گردد. از سوی دیگر، در باب دانش اصول، نوع تعریف خاص ما از این دانش است که هویت و گستره آن را معین می‌کند؛ لذا تا زمانی که گستره دانش اصول در تعریفی که از آن ارائه شده، صرفاً به نقش ابزارگونگی آن در فقه و طریق استنباط احکام شرعی محدود گردیده، نمی‌توان هویت مستقلی برای دانش اصول ترسیم کرد که بتوان مرزها و کاربردهایی فراتر از فقه برای آن تصور نمود.

اکنون با توجه به توسعه و تعمیق دانش‌هایی که می‌توان آن‌ها را با دانش اصول مرتبط دانست و رواج دیدگاه‌های تطبیقی میان دانش اصول و دانش‌های همگن، تا حدودی این امکان وجود دارد که در باب تجدید نظر درباره مبادی و ساختار دانش اصول به بحث بنشینیم؛ به‌طور مثال، موضوعات مختلفی که بنا بر ساختار سنتی اصول که هم‌اکنون به عنوان مبادی تصویری اصول از آن‌ها بحث می‌شود، امروزه موضوع دانشی مستقل قرار گرفته و با در نظر گرفتن فربهی نظریات و دیدگاه‌ها در آن دانش مستقل، در برابر با آن‌چه در حال حاضر در دانش اصول به عنوان مبادی تصویری مطرح می‌شود، قابل مقایسه نیست. بنابراین، ضروری است که برخی از همین مبادی، به‌طور خاص و در دل دانشی مستقل به بحث گذارده شده و دانش اصول، از فرآورده‌های آن به هر اندازه ممکن سود برد.⁷ این تفکیک، به این دلیل که از حجم مبادی تصویری اصول می‌

کاهد و هم به دلیل این که مجالی وسیع را برای طرح مفصل آن موضوع در دانش مستقل خود فراهم می‌آورد، در نهایت به سود دانش اصول خواهد بود. به نظر می‌رسد بازاندیشی در مبادی، مبانی معرفتی، ساختار، اشتراکات، افتراقات و ارتباطات با دانش‌های همگن، امری ضروری است که به کارآمدتر شدن این دانش منجر خواهد شد. از این روی همه این مسائل را باید در دانش «فلسفه علم اصول» به بحث نشسته و درباره هر کدام از آن‌ها مواضعی جدی و منصفانه اتخاذ کنیم؛ گرچه برخی متأخرین همچون آیت‌الله سید احمد مددی معتقدند که برای طرح این مسائل در علوم اعتباری چون اصول، نیازی به ایجاد دانشی نو به نام «فلسفه اصول» نیست و این مباحث را باید در خود اصول، به نحوی که توازن آن از میان نرود، مطرح نمود.⁸

گاه شاهد اختلاف نظرهای عمیقی در رابطه با مسائلی که درباره روش و منابع معرفتی فلسفه علم اصول مطرح می‌شوند، هستیم. آیت‌الله علی عابدی شاهرودی معتقد است که مبانی تحقیق و استدلالی فلسفه علم اصول باید به روش اجتهادی و استنباط دینی باشد، بدین معنا که باید به کتاب و سنت بازگردد. بنابراین از منظر ایشان، کتاب و سنت (به عنوان منبع) و ادله اربعه، در میان دانش‌های فلسفه علم اصول، فقه و اصول فقه از امور مشترک هستند؛ از نظر ایشان، اگر روش فلسفه علم اصول بر اساس استنباط دینی بنا نشده باشد و به کتاب و سنت بازنگردد، نمی‌تواند بر دانش اصول فقه که از روش استنباط دینی تبعیت می‌کند، تأثیر بگذارد.⁹ در مقابل، حجت‌الاسلام حسن معلمی در کتاب خود با نام «درآمدی بر فلسفه اصول» معتقد است که روش عقلانی، اصلی‌ترین روش مباحث فلسفه اصول است؛ گرچه در مواردی، از نقل، و گاه از تجربه و استقراء نیز استفاده می‌شود.¹⁰ آیت‌الله لاریجانی نیز اعتقاد دارد به دلیل پیچیدگی‌هایی که این مسئله دارد، تاکنون مسئله منبع و روش، حل و فصل نشده؛ زیرا تنوع مباحثی که در فلسفه اصول به بحث گذارده می‌شود، بسیار متنوع است؛ از این رو نمی‌توان همچون دانش اصول از یک روش خاص در تمام فلسفه اصول نیز استفاده کرد. از منظر او، قدر متیقن آن است که ما می‌دانیم روش‌ها و منابع در فلسفه علم اصول با دانش اصول تفاوت‌هایی دارد.¹¹ آیت‌الله هادوی تهرانی نیز معتقد است همان‌طور که گستره‌ای از موضوعات و مسائل در دانش اصول به بحث گذارده می‌شود که هر کدام، از روش‌های خاص خود تبعیت می‌کنند، در فلسفه علم اصول نیز به تبع سرشت موضوعات و مسائل مختلفی که به بحث گذارده می‌شود، باید از روش خاص همان موضوع، تبعیت نمود. بنابراین، روش‌های عقلی، نقلی و عرفی، روش‌هایی هستند که به حسب نیاز از آن‌ها استفاده می‌گردد.¹² به نظر می‌رسد که چنین اختلاف دیدگاه‌های جدی و کلانی که در رابطه با مبانی، منابع و روش فلسفه علم اصول و به‌خصوص در رابطه با جایگاه معرفتی و کارکردهای روشی «عقل» وجود دارد، در آینده به کلی بر شاکله و سرنوشت دانش فلسفه اصول و به احتمال زیاد بر دانش اصول، تأثیر خواهد گذاشت.

ما به‌طور مطلق در همه زمینه‌ها؛ از جمله سیاست، اقتصاد، فرهنگ و هنر، اخلاق و... نیازمندیم که به فهم عصر نص، نزدیک شویم و مراد شارع را در همه این مسائل و البته متناسب با شرایط و نیازمندی‌های زمان معاصر بیابیم. این نکته بسیار مهمی است که بدانیم این نیاز نه فقط محدود به گستره فعلی و مرسوم فقه، بلکه سراسر جنبه‌های زندگی ما را در بر گرفته است. بنابراین می‌توانیم همان‌طور که دانش اصول، منطق فهم منابع دین برای استنباط احکام شرعی است، به همین صورت دانش اصول می‌تواند به عنوان منطق فهم منابع دین برای استنباط معانی و احکام اخلاقی، اقتصادی، اجتماعی، پزشکی، حقوقی، هنری، سیاسی، محیط زیست و دیگر جنبه‌های ضروری حیات ما قلمداد شود. با این وصف باید دید که چه میزان از محتوای دانش اصول که تا امروز بر اساس نیازهای فقه به وجود آمده، صرفاً در فقه کاربرد دارد و برای به کار بردن آن به عنوان منطق فهم دیگر مسائل از منابع دین، چه کاستی‌های احتمالی خواهد داشت. البته این نکته را باید در نظر داشت که همان‌گونه که دانش اصول تاکنون بر اساس نیازهای فقه، رشد و توسعه یافته، ابتدا باید به تبیین دقیق ماهیت نیازهای جدید پرداخت تا پس از آن مشخص شود که در دانش اصول به ایجاد یا تعمیق

چه موضوعات، مسائل یا ابزارهای جدیدی نیازمندیم. در آینده، از طریق رونق یافتن مباحث معطوف به فلسفه علم اصول، به تدریج زمینه برای بازاندیشی در قلمرو، کارکردها، مبانی، مبادی، ساختار و ارتباطات دانش اصول، فراهم خواهد آمد و پس از این، دوره رویش مجدد دانش اصول و وسعت یافتن کاربردهای آن فرامی رسد. همچنین با گفتگوهایی که میان دانش اصول و دانش‌های همگن برقرار خواهد شد، زمینه طرح جدی آن در مجامع علمی جهانی فراهم خواهد آمد و پس از آن، می‌توانیم از امکان تأثیر عمیق دانش اصول بر دیگر دانش‌های زبانی سخن به میان آوریم.

پی‌نوشت

1. بنابر نظر مشهور، نخستین آثار اصولی، در قرن دوم هجری، توسط اهل سنت تدوین شده است. شیعیان نیز به طور رسمی در قرن چهارم هجری، نخستین آثار اصولی خود را تألیف نموده‌اند؛ گرچه پیش از آن، آثاری توسط اصحاب ائمه طاهرین (ع) در برخی از موضوعات خاص اصول به نگارش درآمده بود. علت پیشی گرفتن اهل سنت در ایجاد دانش اصول، آن است که علمای اهل سنت پس از وفات پیامبر اکرم (ص) و کوتاه بودن دست ایشان از دامن اهل بیت (ع)، به سرعت نیازمند تدوین دانشی شدند تا بتوانند بر اساس آن، به اجتهاد بپردازند. برای مطالعه بیشتر در این زمینه: رک. به: سید محمدباقر صدر، المعالم الجديدة للأصول (قم: کنگره شهید صدر، 1379)، ص. 72-74

2. رک. به: مهدی حائری یزدی، «علم اصول و فلسفه تحلیلی» در ماهنامه دادنامه، ش 3 (تیر 1388)، ص. 12

3. رک. به: سید محمدباقر صدر، المعالم الجديدة للأصول، ص. 63

4. رک. به: همان، ص. 69

5. عصر حضور معصوم (ع).

6. رک. به: مهدی حائری یزدی، «علم اصول و فلسفه تحلیلی»، ص. 12

7. رک. به: ممکن است بررسی و نقد مبانی، رویکردها و روش‌های آن دانش مستقل نیز امری ضروری قلمداد شود و یا به‌ناچار، ساختار آن دانش را نیز بر اساس رویکردها و مبانی اسلامی بنا سازیم.

8. رک. به: سید احمد مددی، «علم اصول و دانش‌های زبانی» در فصلنامه نقد و نظر، ش 37 و 38 (بهار و تابستان 1384)، ص. 249

9. رک. به: علی عابدی شاهرودی، «فلسفه علم اصول فقه» در فصلنامه پژوهش و حوزه، ش 27 و 28 (پاییز و زمستان 1385)، ص. 16

10. رک. به: حسن معلمی، درآمدی بر فلسفه اصول (قم: بوستان کتاب، 1389)، ص. 39

11. رک. به: محمدصادق آملی لاریجانی، «ضرورت تدوین فلسفه علم اصول» در فصلنامه پژوهش و حوزه، ش 27 و 28 (پاییز و زمستان 1385)، ص. 298-300

12. رک. به: مهدی هادوی تهرانی، «فلسفه علم اصول» در فصلنامه پژوهش‌های فقهی، ش 1 (بهار 1384)، ص. 65